تکامل یک تصویر

محمدرضا شفیعی‌کدکنی

استاد دانشگاه تهران

چکیده

ایدهٔ اصلی این مقاله نشان‌دادن سیر تحول تصویرهای شعری از سادگی به سوی اغراق است. نگارنده با استناد به منابع کهن، تصرف ذهن جامعه در شعر معروف سعدی "بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران/ کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران" را به بحث گذاشته و روند تحول یک تصویر شعری را در گذر تاریخ نشان می‌دهد. نخستین تجربهٔ ذهن جامعه ایرانی در مورد "فریاد از جدایی" در ضرب‌المثلی بسیار کهن (شاید از عهد ساسانی) در تصویر دریدن کرباس تجسم یافته است. این تصویر در متون ادبی و شعری قرن چهارم ثبت شده است. سال‌ها بعد شاعران مفهوم فریاد از جدایی را با تصویر شکستن چوب بیان کرده‌اند. نوبت به سعدی که می‌رسد، تصویر اغراق‌آمیز شده و با نالهٔ سنگ تجسم می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: تصویر، تکامل، سعدی، تصرف هنری جامعه.

تاریخ دریافت: ۸۶/۱۲/۱۴ **تاریخ پذیرش: ۸۷/۳/۲۸**

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۶، شماره ۶۰ ، بهار ۱۳۸۷

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.10.4]

کمتر فارسی‌زبانی است که چند بیت شعر فارسی، در حافظه داشته باشد و یکی از برجسته‌ترین محفوظاتِ او، این بیت شیخ اجل سعدی شیرازی نباشد:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

(سعدی، ۱۳۵٦: ۵۷۸)

این بیت به همین صورتی که نقل کردم بر سرِ زبان‌هاست، یعنی کز سنگ ناله خیزد، و از عجایب این که در هیچ یک از نسخه‌های اصیل و قدیم دیوانِ او به این صورت دیده نمی‌شود. در تمام نسخه‌های کهن و اصیل "کز سنگ گریه آید" است[۱] و باید پذیرفت که سعدی نیز به همین صورت گفته بوده است. این تصرّفِ هنرمندانهٔ ذوقِ جامعه بوده است که صورت "کز سنگ ناله خیزد" را جانشین سخن سعدی کرده است. ذوقِ جامعه گاه از این تصرّف‌ها در شعر بسیاری از بزرگان دیگر نظیر فردوسی و نظامی و مولوی و حافظ نیز دارد که باید مورد بحث جداگانه قرار گیرد. بسیاری از شیواترین ضبط‌های ابیات حافظ، در هیچ یک از نسخه‌های کهن وجود ندارد و نشان می‌دهد که ذوق جامعه این تصرّف را یک قرن بعد از درگذشت خواجه در شعرِ او، اعمال کرده است[۲]. نبوغ در انحصار یک تن و دو تن نیست.

در بیت مورد بحث، تصویری که سعدی آفریده است دو مشکل اساسی داشته است که ذوق جامعه آن را حل کرده است:

۱) تلفّظ "کز سنگ گریه"، که در آن دو [گ] پشتِ سر هم قرار می‌گیرد، مانع از روانیِ شعر است. اما وقتی بخوانیم "کز سنگ ناله" [گ] و [ن] در کنار هم تلفظ بسیار روان و دلپذیری دارد و موسیقی شعر به کمال می‌رسد.

۲) به لحاظ معنایی هم شکاف‌برداشتن سنگ در همه احوال ملازم با جاری‌شدن آب ـ و مجازاً گریه ـ نیست. درست است که در بعضی آیات *قرآن* کریم[۳] و در داستان موسی از شکافتن سنگ آب برمی‌جوشد[٤]، اما در همه جا و همه وقت چنین نیست. وقتی می‌گوییم کز سنگ ناله خیزد، از امری جهانی و عامّ سخن گفته‌ایم و هر سنگی که بشکند، ناله‌اش قابلِ شنیدن است. تصوّر می‌کنم، سعدی، در سرودن این بیت نظر به همان مصادیقی داشته است که در آن‌ها از شکستن و شکاف سنگ، آب بیرون

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.10.4]

می‌جوشیده است؛ اما جامعه در تجربهٔ تاریخی و هنری خود چشم‌اندازِ دیگری داشته است که بر معیارِ آن، شعر سعدی را مورد تصرّف هنرمندانهٔ خود قرار داده است. گویا نخستین تجربه‌ای که ذهن جامه در مورد "فریاد از جدایی" داشته است در ضرب‌المثلی بیسار کهن ـ شاید از عهد ساسانی ـ خود را نشان داده بوده است که وقتی کرباسی را پاره می‌کنیم، این جدایی همراه با فریاد و ناله است. در کتاب *تاج‌القصص* ـ که یکی از کهن‌ترین متون زبان فارسی است و در حدود ۴۷۰ هجری تدوین شده است[۵] ـ می‌خوانیم: "کرباسی را به وقت بریدن بانگ بود"[۶]، و همین مؤلف، پس از نقل این مثل کهن دو بیت، در همان مضمون آورده است که باید سرودهٔ شاعری از شاعران قرن چهارم یا نیمهٔ اول قرن پنجم باشد:

کرباس که می‌پاره کنی تار از تار[۷]
بانگی بکند در آن میان زارازار[۸]
آن بانگ چه چیز است بگو ای هشیار[۹]
یعنی که جدا مکن مرا یار از یار[۱۰]

در بعضی از نسخه‌های همین متن، در اینجا دو بیت دیگر آمده است که چشم‌اندازِ هنری‌تر و دلپذیرتری از آن مثل کهن و آن رباعیِ پیشین دارد.

و هم درین معنی گفته‌اند:

هیچ دانی که در شکستن چوب
از وجودش چرا طراق کند
هست این نزدِ عاقلان روشن
کان طراق از پی فراق کند[۱۱]

ما نمی‌دانیم که این قطعه که در بعضی از نسخه‌ها آمده است آیا از گفتارِ اصل مؤلف است و متعلق به روزگار تألیف، یا در دوره‌های بعد آن را واردِ متن کرده‌اند؛ اما در شعر سنایی به صورت:

چوب را بشکنی طراق کند
این طراق از سر فراق کند[۱۲]

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.10.4]

ما به یک مرحلهٔ دلپذیری‌تر از تکامل این تصویر رسیده‌ایم که اگر در همین حد از تکامل باقی مانده بود می‌توانست بیتی ممتاز و صورت دلپذیر این اندیشه باشد اما تکامل تاریخی و هنری این تصویر به همین‌جا متوقف نشده و در شعر مولانا، که بی‌گمان متأثر از سخن سنایی است، به این شکل درآمده است: در ضمن غزلی به مطلع:

پرکندگی از نفاق خیزد
پیروزی از اتفاق خیزد[۱۳] **(۹۳/۲)**

که مطلع غزل را مولانا از نظامی گرفته[۱۴] و آن را بدین‌گونه ادامه داده است:

تو ناز کنی و یارِ تو ناز
چون ناز دو شد طلاق خیزد
... یار است نه چوب مشکن او را
چون برشکنی طراق خیزد
این بانگِ طراق چوب ما را
دانیم که از فراق خیزد[۱۵]

و از حق نباید گذشت که سعدی زیباترین صورتِ تکاملی این تصویر را آفریده است و باید پذیرفت که حد همین است سخن‌دانی و زیبایی را.

این‌همه تصرّف هنری جامعه در کلامِ سعدی، نشان داده است که وقتی فرهنگ و تمدنی استمرار تاریخی و زندهٔ خود را حفظ کند و گرفتارِ انحطاط و در جازدن نشود، باز هم از حدِ سخنِ سعدی می‌توان فراتر رفت و تصویر را به صورتی درآورد که جامعه درآورده است و گفته است "کز سنگ ناله خیزد روز وداعِ یاران".

در یک نگاه ساده نخست فریاد کرباس از جدایی جلب توجه می‌کند که نرم است و تحمّل جدایی را ندارد. وقتی چوب از جدایی می‌نالد ما با پدیدهٔ سخت‌تری سر و کار داریم و نالهٔ چوب ـ با همه سختی‌اش ـ مرحلهٔ اغراق‌آمیزتری از این تصویر را شکل می‌دهد، اما وقتی سعدی سنگ را جانشین چوب می‌کند، سخت‌تر از سنگ دیگر وجود ندارد، و طبعاً درجهٔ اغراق بالاتر می‌رود و تصویر به نهایت حدّ زیبایی می‌رسد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.10.4]

پی‌نوشت

۱. *غزل‌های سعدی*، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، سخن، ۱۳۸۵، صفحه ۸ و صفحهٔ ٤۲۵ که تمام نسخه‌بدل‌ها از حدود ده نسخهٔ بسیار کهن و شناخته شده در دنیا فراهم آمده و در هیچ کدام "ناله خیزد" وجود ندارد فقط در یک نسخه "گریه خیزد" دارد.

۲. برای نمونه مصراع‌هایی از نوع «سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار» که در هیچ کدام از نسخه‌های کهن دیوان خواجه وجود ندارد و در تمام آن نسخه‌ها بدین‌گونه است: «بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر» بنگرید به *دیوان حافظ*، به سعی سایه، ۱۲۳ متن و حاشیه و نسخه‌بدل‌ها و نیز *دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ* برگرفته از پنجاه نسخهٔ خطی سدهٔ نهم، تنظیم از دکتر سلیم نیساری، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۵، ج اول /۱۱۱که قدیم‌ترین ضبطِ سحر با معجزه متکی به نسخهٔ مورخ ۸٤۳است و حدود پنجاه سال با مرگ خواجه فاصله دارد.

۳. و اِنّ من الحجارة لما یتفجر منه الانهار ۷٤/۲.

٤. *قرآن* کریم. ٦۰/۲ و *قصص الانبیاء* نیشابوری، ۲۰۹-۲۰۸.

۵. ابونصر احمد بن محمد بخاری تصریح دارد بر این‌که شاگرد مؤلف بوده است و این نسخه را در شهر بلخ نوشته است فی سنة خمس و سبعین و اربعمائه جلد دوم، صفحه ۲۵٦.

٦. *تاج‌القصص*، با مقدمه و تصحیح سیدعلی آل داود،۱۷۵/۱ تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸٦ دو مجلّد.

۷. شاید یار از یار.

۸. متن زار از زار است و صورت زارازار را از نسخه‌بدل گرفتیم.

۹. متن هوشیار (رسم‌الخط دیگری از هشیار).

۱۰. شاید صورت اصلی مصراع چیز دیگری بوده است مثلاً هلا یار از یار یا تار از تار اگر در مصراع اوّل یار از یار بوده باشد.

۱۱. همان‌جا، حاشیه.

۱۲. این بیت سنایی را در این لحظه از *لغت‌نامه* دهخدا، ذیل طراق نقل می‌کنم ولی در منابع قدیم دیده‌ام.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.10.4]

۱۳. *دیوان شمس*، چاپ استاد فروزانفر، ۹۳/۲.

۱٤. استاد فروزانفر یادآور شده است که مطلع غزل از نظامی است، حاشیهٔ همان صفحه بنگرید به خمسهٔ نظامی، *خسرو و شیرین*، چاپ هرمس، ٤۲٤.

۱۵. *دیوان شمس*، همان‌جا.

منابع

بخاری، ابونصر احمد بن محمد. (۱۳۸٦). *تاج‌القصص*. تصحیح سید علی آل داود. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حافظ. (۱۳۷۳). *دیوان*. به سعی سایه. تهران: توس.

سعدی. (۱۳۵٦). *کلیات*. از روی چاپ فروغی. تهران: امیرکبیر.

ـــــــ (۱۳۸۵). *غزل‌های سعدی*. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: سخن.

مولوی. (۱۳٦۳). *کلیات شمس تبریزی*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: دانشگاه تهران.

نظامی. (۱۳۸٦). خمسه. تهران: هرمس.

نیساری، سلیم. (۱۳۸۵). *دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

نیشابوری، ابواسحاق. (۱۳٤۰). *قصص‌الانبیاء*. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.10.4]